

Conforting Human Rights and States Sovereignty in the Post-Cold War Era (1990-2018)

(Type of Paper: Research Article)

Ali Vardiani¹, Ali Esmacili^{*2}

Abstract

Since human rights involve the relationship between individuals and governments, it sometimes interacts with individuals and directly relates to the issue of the sovereignty of States. The question is what is the impact of human rights on the sovereignty of States in the post-Cold War era? In response, it can be argued that, with the expediency of determining the structure of the international system, the communication and information revolution, and changing the human's understanding of its environment, which has accelerated the process of globalization of human rights culture, human rights cannot be restricted to the internal jurisdiction of the sovereignty. But increasing awareness of human beings and the growth of national and international NGOs, the pressure and sensitivity of the international community, it could definitely be said that the direction of human rights have been removed from national sovereignty. Acceptance of the principles of sovereignty and international protection of human rights are not inconsistent. The research method is descriptive-analytic.

Keywords

Cold War, Globalization, National Sovereignty, Human Rights, Governments.

1. Department of law , Bushehr Branch, Islamic Azad University, Bushehr, Iran.

Email: aliverdiani@gmail.com

2. Department of law , Bushehr Branch, Islamic Azad University , Bushehr, Iran (Corresponding Author).

Email: aliesmaeili@iaubushehr.ac.ir

Received: June 13, 2019 - Accepted: May 10, 2020



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

رویارویی حقوق بشر و حاکمیت دولت‌ها در عصر پساجنگ سرد (۱۹۹۰-۲۰۱۸)

(نوع مقاله: علمی - پژوهشی)

علی وردیانی^۱، علی اسمعیلی^{۲*}

چکیده

از آنجا که حقوق بشر، متضمن رابطه بین افراد و دولت‌هاست و گاهی روابط میان افراد را در برمی‌گیرد و به‌طور مستقیم با مسئله حاکمیت دولت‌ها در ارتباط است. سؤال این است که تأثیر حقوق بشر بر حاکمیت دولت‌ها در دوره بعد از جنگ سرد چیست؟ در پاسخ می‌توان گفت که با تسریع در تعیین ساختار نظام بین‌الملل، انقلاب ارتباطات و تغییر شناخت انسان در خصوص محیط پیرامون خویش، که موجب تسریع فرایند جهانی شدن فرهنگ حقوق بشر شده است، مقوله حقوق بشر را نمی‌توان تنها در صلاحیت داخلی حاکمیت ملی قرار داد، بلکه با افزایش آگاهی‌های فزاینده افراد بشری و رشد سازمان‌های غیردولتی ملی و بین‌المللی، فشار و حساسیت جامعه جهانی، به‌جرات می‌توان گفت که سکان حقوق بشر از دست حاکمیت ملی خارج شده است و پذیرش اصول حاکمیت دولت‌ها و حمایت بین‌المللی از حقوق بشر منافاتی با هم ندارند. روش تحقیق توصیفی-تحلیلی است.

کلیدواژگان

جنگ سرد، جهانی شدن، حاکمیت ملی، حقوق بشر، دولت‌ها.

۱. گروه حقوق، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران. Email: aliverdiani@gmail.com

۲. گروه حقوق، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران (نویسنده مسئول). Email: aliesmaeili@iaubushehr.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۳/۲۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۲/۲۱

مقدمه

با پایان جنگ سرد، تغییراتی در مناسبات بین‌المللی شامل تبدیل منازعات و جنگ‌های بین‌المللی به خشونت‌های داخلی در ابعاد وسیع، فروپاشی شوروی و تشخیص شورای امنیت مخاصمات و خشونت‌های داخلی به‌عنوان تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی به‌وجود آمد. از این‌رو شورای امنیت در خصوص رخدادهایی چون نقض فاحش و سیستماتیک حقوق بشر و فجایع انسانی در قلمرو دولت‌ها احساس مسئولیت کرد و رنج و آلام انسانی در داخلی مرزها را تهدید یا نقض صلح و امنیت بین‌المللی تلقی کرد و در چارچوب فصل هفتم منشور ملل متحد به اتخاذ تدابیر سیاسی و اقدامات نظامی مبادرت ورزید و مداخله به منظور جلوگیری از قتل عام مردم در کشورهایی را که درگیر خشونت‌های گسترده‌اند، به رسمیت شناخت (Magnuson, 2010: 258). بدین ترتیب هنجار مداخله بشردوستانه ظهور کرد و حاکمیت دولت‌ها، تا حدودی اعتبار خود را از دست داد. بنابراین، بر مبنای همین تحولات بین‌المللی، مناظراتی در حوزه حقوق بین‌الملل شکل گرفت. در سال ۲۰۰۰ در گزارش «هزاره» به مجمع عمومی، کوفی عنان ضمن اشاره به معضلات و مسائل مداخله بشردوستانه و فجایع انسانی در دهه ۱۹۹۰، نگرانی جامعه جهانی در مورد مفهوم مداخله بشردوستانه و مشکلات عملی و کاربردی آن را بیان کرد. با توجه به تغییرات ایجادشده پس از جنگ سرد، باید حاکمیت ملی و حاکمیت فردی هم‌وزن باشند و اصلح است که جامعه جهانی به توافق کلی در مورد جلوگیری از نقض فاحش و گسترده حقوق بشر برسد (The General Secretary, Millennium Report, 2000: 48).

از آنجا که حقوق بشر، اصولاً متضمن رابطه بین افراد بشری و دولت‌هاست و گاهی هم روابط میان افراد را در برمی‌گیرد، مسئله حمایت‌ها و ارتقای این حقوق را در اصل با یدامی دانست که به‌طور مستقیم با مسئله حاکمیت دولت‌ها مواجه می‌شود. بنابراین هنگام تعارض این دو اصل مهم در حقوق بین‌الملل یعنی «حقوق بشر» و «حاکمیت»، مسئله اهمیت و ضرورت اولویت یکی از آنها مطرح می‌شود. در این زمینه بررسی تحول حقوق بشر در اثر تحولات نظام بین‌الملل در پایان دوران جنگ سرد و مواجهه این مفهوم با حاکمیت ملی، می‌تواند شناخت و درک بهتری از سیاست‌های حقوق بشری دولت‌ها به‌دست دهد. قانون مؤخر در کشورهای که تئوری دوگانگی حقوق بین‌المللی و حقوق داخلی اعمال می‌شود، ترجیح داده می‌شود. حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی، دو نظام حقوقی مجزا محسوب می‌شوند که هر یک ناظر بر موضوعات مختلفی‌اند. اگرچه در خصوص موضوع تأثیر حقوق بشر بر حاکمیت دولت‌ها، منابع متعددی در دسترس است که هر کدام از آنها، جوانب مختلفی را مورد توجه قرار داده‌اند، اما پژوهش حاضر تلاش دارد تا به‌طور خاص، دوره پس از جنگ سرد را بررسی و تبیین کند که به چه میزان، مفهوم حقوق بشر در طی این دوره بر حاکمیت ملی دولت‌ها تأثیرگذار بوده است و محدودیت‌ها یا فرصت‌های پیش روی آنها چیست. با توصیفات مذکور، هدف پژوهش حاضر تبیین چابستی و

چگونگی تحولات مفهوم حقوق بشر و پاسخگویی به طرح این پرسش است که حقوق بشر چه تأییراتی بر حاکمیت دولت‌ها در دوره بعد از جنگ سرد داشته است؟ برای پاسخگویی به پرسش مذکور، این فرضیه مدنظر خواهد بود که تحولات بین‌المللی ناشی از پایان جنگ سرد موجب شده است که حقوق بشر به‌طور چشمگیری حاکمیت دولت‌ها را محدود کند. با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی، این فرضیه آزمون می‌شود.

چگونگی ارتباط مقررات حقوق بشر و حاکمیت دولت‌ها

با تکامل روابط بین‌الملل، افزایش بیش از حد ارتباط بین کشورها و گسترش چشمگیر سازمان‌های بین‌المللی به‌ویژه از ابتدای قرن بیستم، مفهوم «حقوق بشر» در فرایند «جهانی شدن» مفهومی جهانشمول شد. پس از جنگ جهانی دوم، زیر نظر سازمان ملل متحد، به لحاظ تعهد حقوقی اعضای این سازمان، حقوق بشر به کل دنیا گسترش یافت. همچنین مفهوم حاکمیت که بعد از تولد دولت ملی، در قرن شانزدهم توسط «ژان بدن» فرانسوی مطرح شد، محور و مفهوم اساسی دولت مطلقه است. از نظر بدن قدرت شکوهمند یا حاکمیت عالی‌ترین، مطلق‌ترین و دائمی‌ترین قدرت حاکم بر شهروندان و اتباع یک کشور است (اندرو، ۱۳۷۱: ۲۴۶). بر این اساس دولت دارای حاکمیت را نمی‌توان تابع هیچ‌گونه قاعده بین‌المللی برتر مانند قواعد حقوق بشر تلقی کرد، مگر اینکه رضایت دولت مورد توجه قرار گیرد. البته منظور بدن از حاکمیت مطلقه، قدرت نامحدود و بی‌قیدوشرط دولت نبود، بلکه آن نیز توسط «حقوق بین‌المللی عرفی» محدود و مقید می‌شد. نتیجه طبیعی چنین وضعیتی تلقی حقوق بشر به‌عنوان موضوعی بود که در حیطه اختصاصی دولت‌ها قرار می‌گرفت (Pellet, 2000: 7). فارغ از اینکه این انقیاد و تحدید، می‌تواند از چه دلایل و زمینه‌هایی ناشی شود، باید به این نکته توجه داشت که محدود کردن حاکمیت دولت‌ها به‌صورت ارادی صورت می‌گیرد و در واقع تحدید حاکمیت از مظاهر حاکمیت ملی است. نخستین مسئله‌ای که در بررسی اسناد بین‌المللی حقوق بشر توجه را به خود جلب می‌کند، اصل آزادی اراده و رضایت دولت‌ها در متعهد ساختن خودشان است؛ اصلی که دیوان دائمی بین‌المللی دادگستری هم در سال ۱۹۲۷ در پرونده لوتوس به آن اشاره کرد. بدین ترتیب که قواعد و نظامات حقوقی حاکم بر روابط بین‌کشورها، ناشی از اراده آزاد کشورهاست و در معاهدات و رسومی که به‌طور هم‌گانی مورد پذیرش آنها قرار گرفته است، ظاهر می‌شود. این دیوان در قضیه کشتی بخار ویمبلدون نیز به همین موضوع اشاره کرده بود که تعهدات و الزاماتی که در کنوانسیون‌های متنوع بر حاکمیت دولت‌ها وارد می‌شود، وقتی از جانب دولت‌ها مورد پذیرش واقع می‌شوند، این پذیرش تعهد خود از ویژگی‌های خاص حاکمیت است (PCIJ, 1923: 25). از نظر پروفیسور ویرالی، حاکمیت در جهان امروز با حاکمیت در سده نوزدهم فرق اساسی دارد و در حقوق بین‌الملل کنونی، در سنجش با

برداشت سنتی، با دو محدودیت بزرگ روبه‌رو شده است؛ محدودیت نخست در زمینه کاربرد خودسرانه زور است که پیشتر جزء لاینفک حاکمیت به‌شمار می‌آمد و محدودیت دوم ناشی از افزایش احترام به حقوق بشر و حقوق ملتهاست؛ حقوقی که در گذشته چند و چون آن یکسره به خواست حکومت بستگی داشت. چنانکه پل مری دوپوئی گفته است شناسایی حقوق بشر تعهدات بین‌المللی بر دوش دولت‌ها نهاده که این تعهدات بر اعمال انحصاری صلاحیت در محدوده سرزمین اثر می‌گذارد (میرزایی یکنجه، ۱۳۷۳: ۴۸). به سخن دیگر، از دید حقوقدانان اصل عدم مداخل در امور داخلی کشورها نمی‌تواند توجیه‌کننده رفتار ناپسند برخی دولت‌ها در نقض گسترده حقوق بشر در قلمروشان باشد. در جهان امروز دیگر نمی‌توان مقوله حقوق بشر را در صلاحیت داخلی دولت‌ها قرار داد. بر این اساس می‌توان گفت هر حقی که در اسناد حقوق بشری برای افراد در نظر گرفته می‌شود، زمینه انقیاد هر چه بیشتر حاکمیت دولت‌ها را به دست خودشان فراهم می‌سازد. حقوق بشر حاکمیت دولت‌ها را از دو نظر در معرض تغییر و تحول قرار می‌دهد؛ نخست از این نظر که برخی از حقوق بشر جهانی تلقی می‌شوند. این دسته از حقوق بشری دامنه مشروعیت حاکمیت داخلی همه دولت‌ها را کاسته و بر مسئولیت آنان در برابر دولت‌های دیگر افزوده است؛ دوم اینکه افراد بشر را از چنان شخصیتی حقوقی بهره‌مند ساخته که بتوانند رو در روی دولت‌ها قرار گیرند (Clunan, 2009: 9). در نهایت این که، امروزه حقوق بین‌المللی صرفاً محصول اراده دولت‌ها نبوده و نظام حقوقی بین‌المللی به‌عنوان سیستم یک جامعه انسانی، دولت‌ها را محیط در دایره این نظام ساخته است، نه محاط بر آن.

پذیرش اصل حاکمیت دولت‌ها و حمایت بین‌المللی از حقوق بشر، هیچ‌گونه منافاتی با همدیگر ندارند (پروین، ۱۳۸۷: ۱۳۴). هر دولت در برابر حقوق بشر با سه تعهد مواجه است: احترام، رعایت و اجرای حقوق بشر و ضمانت بخشیدن به تحقق اجرا. وظیفه اصلی دولت حمایت از حقوق بشری افرادی است که در صلاحیت آن دولت‌اند. تمامی اسناد و نهادهای حقوق بشری منطقه‌ای و بین‌المللی و قطعنامه‌ها به‌دنبال تعریف از ماهیت و حوزه مسئولیت این وظیفه هستند؛ برای مثال، ماده ۲ میثاق حقوق مدنی و سیاسی از دول عضو می‌خواهد که به حقوق بشر احترام بگذارند و آن را در قلمرو خود برای همه تضمین کنند. در بند ۳ همین ماده مقرر شده است که دولت‌های عضو به‌گونه‌ای باید تضمین کنند که حقوق افراد لطمه‌دیده به‌نحو مؤثر جبران شود و دسترسی به جبران خسارت به وسیله مقامات صلاحیت‌دار تضمین شود (راعی، ۱۳۸۶: ۷۹). پیدایش و تداوم این قوانین مرهون اقداماتی است که دولت‌های حاکم به قصد تضمین اجرای مقررات و هنجارهای اسناد بین‌المللی حقوق بشر در صحنه بین‌المللی انجام داده‌اند.

۱. نقش حاکمیت در جبران خسارت ناشی از نقض مقررات اسناد حقوق بشری

مسئول نقض هر قاعده حقوقی موظف است، وضعیت پدیدآمده را جبران کند. بنابر ماده ۳۱ طرح در خصوص مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها، دولت مسئول فعل متخلفانه بین‌المللی متعهد

به جبران کامل خسارات وارده اعم از مادی و معنوی است. بنابراین دولت‌ها علاوه بر این که تعهدی سلبی در ممنوعیت نقض حقوق بشر دارند، تعهدی ایجابی در تدارک و سایل و ا بزار جبران خسارت نیز بر عهده دارند و در ادامه می‌بینیم که این تعهد بدون دخالت‌های ایجابی و اختیاری حکومت‌ها به عمل نخواهد پیوست. اصولاً سازوکارهای جبرانی نقض حقوق بشر در دو سطح ملی و بین‌المللی در نظر گرفته می‌شود. هر چند جبران به واسطه نهاد‌های بین‌المللی بی‌تأثیر از قدرت و حاکمیت دولت‌ها نیست، اما این تأثیر در نظام داخلی پرنگ‌تر دیده می‌شود. از آنجا که در بیشتر موارد ناقضان اصلی حقوق بشر دولت‌ها هستند، ناچار برای این که ضعف نظام داخلی در تدارک وسایل جبران خسارت جبران شود، سازوکارهای اجرایی منطقه‌ای و جهانی در سطح بین‌المللی نیز پیش‌بینی شده است. این نهادها اغلب نهاد‌های قضایی و شبه‌قضایی‌اند که سرشتی معاهده‌ای دارند، در نتیجه نمی‌توان نقش دولت‌های حاکم را در پیدایش و تداوم فعالیت آنها نادیده گرفت.

کمیت حقوق بشر در این خصوص بیان می‌دارد که حق برداشتن جبران خسارت مؤثر ممکن است در برخی شرایط دولت‌ها را ملزم کند که اقداماتی مشروط و موقتی را به منظور قطع استمرار نقض و تلاش برای جبران هرگونه صدمه‌ای که از این نقض پدید آمده است، در اولین فرصت ممکن انجام دهند. پیرو این تکلیف، دولت‌ها موظف‌اند که چارچوبی حقوقی را در نظام داخلی خود به منظور جبران خسارت قربانیان به‌عنوان یک حق لازم‌الاجرا فراهم آورند. هر چند اسناد بین‌المللی حقوق بشر دولت‌های حاکم را مسئول ایجاد و سایل جبران برای قربانیان نقض حقوق بشر دانسته‌اند، اما همان‌گونه که در قسمت اجرای قواعد حقوق بشر نیز ملاحظه شد، چه در سطح داخلی و چه در سطح بین‌المللی، این قدرت و حاکمیت منحصر به فرد دولت‌هاست که می‌تواند جبران خسارت را برای قربانیان از نظریه به عمل برساند و آن را عینیت بخشد. دولت‌ها در حقوق داخلی خود دست به اقدامات قانونی و اجرایی و قضایی مؤثر برای جبران خسارت ناشی از نقض حقوق بشر می‌زنند.

۲. تحول در حاکمیت دولت‌ها در پرتو حقوق بشر

پطروس گالی دبیر کل سابق سازمان ملل در «گزارشی برای صلح» در سال ۱۹۹۲ بیان داشت که زمان حاکمیت مطلق و انحصاری دولت‌ها به پایان رسیده است. دولت‌ها نمی‌توانند در پشت دیوار حاکمیت مخفی می‌شوند و شهروندان خود را اذیت و آزار کنند (Brown, 2008: 11). در سال ۲۰۰۰ در گزارش «هزاره» به مجمع عمومی، کوفی عنان ضمن اشاره به معضلات و مسائل مداخله بشردوستانه و فجایع انسانی در دهه ۱۹۹۰، نگرانی جامعه جهانی در مورد مفهوم مداخله بشردوستانه و مشکلات عملی و کاربردی آن را بیان و اظهار کرد که مداخله بشردوستانه یک حمله غیر قابل قبول به حاکمیت است، اما چگونه باید به وضعیت فاجعه‌بار

نقض حقوق بشر در رواندا و سربرنیتسا پاسخ داده شود (The General Secretary, Millennium Report, 2000: 48). وی بیان کرد در حمایت از انسانیت و حاکمیت به‌عنوان دو اصل متضاد، کدام‌یک غلبه می‌کند. حاکمیت ملی و حاکمیت فردی باید هم‌وزن باشند و اصل است که جامعه جهانی به توافق کلی در مورد جلوگیری از نقض فاحش و گسترده حقوق بشر برسد. گزارش «جهانی امن‌تر: مسئولیت مشترک ما» (تهدیدات، چالش‌ها و تغییرها) که در تاریخ ۲ دسامبر ۲۰۰۴ به‌طور رسمی به دبیرکل سازمان ملل متحد تقدیم شد، در چهار فصل، ۲۰ بخش و ۳۰۲ بند تهیه شده و در نهایت حاوی ۱۰۱ توصیه است. در این گزارش که از سوی هیأت عالی‌رتبه دبیر کل سازمان ملل با عنوان «جهانی امن‌تر: مسئولیت مشترک ما» ارائه شده، سرفصلی از آن به مسئله دفاع مشروع و ماده ۵۱ منشور ملل متحد اختصاص یافته است، ضمن اذعان به اینکه زبان به‌کاررفته در منشور، زبانی «محدودیت‌گرا» است، با ارجاع به آثار چند نویسنده مانند اسکار شاختر، ولفانگ، فریدمان و لوئیس هنگین ادعا شده است که براساس یک قاعده دیرپای حقوق بین‌الملل، دولتی که مورد تهدید قرار گرفته است، می‌تواند در برابر این تهدید به اقدام نظامی متوسل شود، به شرطی که تهدید مذکور حتمی و قریب‌الوقوع و هیچ چاره دیگری نیز برای رفع آن نباشد؛ این گزارش اقدام نظامی موردنظر را متناسب با دفاع مشروع موضوع ماده ۵۱ به‌شمار می‌آورد و از نسبت دادن صفت‌هایی مانند «پیشگیرانه» و «پیش‌دستانه» پرهیز می‌کند. بر این پایه گزارش هیأت عالی‌رتبه در عمل مفهوم ماده ۵۱ را که مبتنی بر مشروعیت دفاع از خود صرفاً پس از وقوع حمله مسلحانه است، تغییر داده و علاوه‌بر مشروع شمردن اقدام به دفاع پیش از وقوع حمله در موارد تهدید حتمی و قریب‌الوقوع، راه را برای اقدام نظامی یکجانبه در مورد تهدیدهای بالقوه و احتمالی در صورت عدم اقدام توسط شورای امنیت باز تلقی کرده است. سند پایانی اجلاس سران در بندهای ۱۳۸ و ۱۳۹ به‌روشنی به موضوع مسئولیت حمایت پرداخت. در بند ۱۳ این سند گفته شده که هر دولتی عهده‌دار مسئولیت حمایت از اتباع خود در برابر نسل‌کشی، جرائم جنگی، پاکسازی قومی و جرائم علیه بشریت است. در بند ۱۳۹ نیز بر این نکته تصریح شده که جامعه بین‌المللی هم مسئولیت دارد که از طریق ابزارهای مناسب دیپلماتیک، انسان‌دوستانه و سایر موارد مسالمت‌آمیز طبق فصول ۶ و ۸ منشور ملل متحد به حفاظت از شهروندان یک کشور در برابر جرائم و جنایات مذکور کمک کند. در ادامه این بند تأکید شده که به موجب اصل حمایت، تمامی دولت‌ها در قبال وقوع نسل‌کشی، جرائم جنگی، پاکسازی قومی و جرائم علیه بشریت، در هر گوشه‌ای از جهان، مسئول حمایت از جان مردمان تحت ستم هستند و برای ایفای این مسئولیت باید براساس فصل ۷ منشور و از طریق شورای امنیت اقدام کنند (A/RES/60/1, 2005). در آوریل ۲۰۰۶ قدم مثبتی در جهت تثبیت بیشتر دکترین مسئولیت بین‌المللی حمایت برداشته شد. شورای امنیت با تصویب قطعنامه‌ای در خصوص حمایت از غیرنظامیان در منازعات داخلی سند نهایی

اتخاذشده توسط اجلاس سران را به تصویب رساند (S.C/Res/ 1674, 2006). دبیر کل سازمان ملل در گزارش سال ۲۰۰۹ خود اجرای «مسئولیت بین‌المللی حمایت» را اعلام و بیان کرد که تأیید سند «مسئولیت بین‌المللی حمایت» را از همه رهبران جهان به‌طور اجماع دریافت کرده است و تأکید کرد که ایده کلی این دکترین به اشتراک گذاشتن مسئولیت دولت و جامعه بین‌المللی برای حمایت از مردم بوده و بر سه ستون شامل مسئولیت دولت برای محافظت از جمعیت خود از جنایات جدی، تعهد بین‌المللی جامعه جهانی متشکل از دولت‌ها، سازمان‌های منطقه‌ای، بخش خصوصی به‌منظور حمایت و پشتیبانی از دولت برای انجام وظایفش است، پاسخ به‌موقع و قاطع جامعه بین‌المللی به دولتی که نتواند یا نخواهد مسئولیت خود را در قبال مردمش انجام دهد، استوار است (S.C/Res/ 1674, 2006).

توسعه حقوق بین‌الملل بشری و حاکمیت دولت‌ها پس از جنگ سرد

اقدامات دولت‌ها که پس از پایان جنگ سرد با تصویب شورای امنیت صورت گرفته، پیوسته مفهوم تهدید صلح و امنیت بین‌المللی را توسعه داده است. در واقع این روند در طول جنگ سرد با اتخاذ تصمیمات قهری شورا، در قالب تحریم‌های اقتصادی و تسلیحاتی و تحریم نفتی علیه اقلیت حاکم سفیدپوست در رودزای جنوبی و آفریقای جنوبی آغاز شد. در هر دو مورد شورای امنیت به فصل هفتم منشور توسل جست و این اقدام را پاسخی به تهدیدات علیه صلح و امنیت بین‌المللی توصیف کرد. تحول در خصوص احراز تهدید در خصوص صلح و امنیت بین‌المللی در سال‌های دهه ۱۹۹۰ سرعت گرفت (جی‌وایس، ۱۳۸۷: ۵۱).

از بررسی اجمالی گوشه‌هایی از توسعه و تدوین حقوق بین‌الملل در دوره پس از تأسیس سازمان ملل چنین برمی‌آید که حقوق بین‌الملل در این دوره گسترش چشمگیری داشته است. تعداد زیادی از کنوانسیون‌ها، پروتکل‌ها و دیگر اسناد حقوقی که در این زمینه تهیه و تصویب و بر روابط بین دولت‌ها حاکم شده و تنوع موضوعاتی که در خصوص آنها در روابط بین دولت‌ها قاعده وضع شده، مؤید این ادعاست. تحول در نقش شورای امنیت پس از جنگ سرد از دو بعد کمی و کیفی قابل بررسی است. در بعد کیفی با پایان جنگ سرد شاهد کاهش موارد استفاده از حق وتو توسط اعضای دائم شورا هستیم و از سوی دیگر تعداد قطعنامه‌های تصویب‌شده در شورای امنیت در سال‌های آغازین دهه ۱۹۹۰ (اواخر دهه ۶۰ شمسی) بیانگر فعال‌تر شدن این نهاد بین‌المللی است. در حالی که از ۱۹۴۵ تا ۱۹۹۰ شورا به‌طور متوسط در هر ماه یک قطعنامه تصویب کرده، اما از سال ۱۹۹۱ به بعد این میزان به ۵ تا ۷ قطعنامه و در سال ۱۹۹۳ که نقطه اوج آن است، به ۱۴ قطعنامه می‌رسد (سجادپور و محمدی، ۱۳۸۸: ۷۶).

فروپاشی شوروی سابق و پایان جنگ سرد در اوایل دهه ۱۹۹۰ که با ایجاد بحران‌های بین‌المللی جدید همچون جنگ‌های داخلی، شورش‌ها، کشتارهای جمعی، پاکسازی نژادی، قتل

و غارت و غیر در داخل کشورها همراه بود، شورا را بر آن داشت تا با تلقی نقض فاحش و گسترده حقوق بشر به عنوان تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی براساس اختیارات خود در قالب فصل هفتم منشور اقداماتی را انجام دهد (رشیدی‌نژاد، ۱۳۸۶: ۶۴). به عبارت دیگر، تعارض و تقابلی که به مدت چند دهه استفاده حداقلی از فصل هفتم منشور را باعث شده بود از میان رفته و فرصت‌ها جدیدی که از این طریق برای همکاران میان اعضای دائم شورای امنیت پیش آمده بود، به شورا این امکان را داد تا خود را با اقتضانات جدید وفق دهد. با این اقدامات شورای امنیت ثابت کرد که دیگر نباید غفلت کرد و در مقابل نقض‌های بنیادین حقوق انسان‌ها آن هم به‌طور مداوم و گسترده در حین این مخاصمات کاری نکرد (ممتاز، ۱۳۸۴: ۲۰۷-۲۰۶). در نتیجه شورای امنیت با تفسیر گسترده‌تر ماده ۳۹ منشور، دست شورای امنیت را باز می‌گذارد تا بر پایه مواد ۴۱ و ۴۲ عمل کند. می‌توان گفت بیشترین دخالت‌های بشردوستانه در این دوره رخ داده است. در این دوره شورای امنیت برای مداخله در عراق بدون مجوز ۱۹۹۱، سومالی با مجوز، ۱۹۹۲، بوسنی و هرزگوین با مجوز ۱۹۹۲، رواندا با مجوز ۱۹۹۴، هائیتی با مجوز ۱۹۹۵، سیرالئون ۱۹۹۷، کوزوو بدون مجوز ۱۹۹۸، تیمور شرقی با مجوز ۱۹۹۹، دارفور با مجوز ۲۰۰۳ و لیبی با مجوز ۲۰۱۱ اقداماتی را برای کاهش برافروخته شدن بیش از پیش جنگ‌ها انجام داده است. با مروری بر عملیات انجام‌گرفته در این دهه می‌توان گفت که شورای امنیت در این موارد به دو صورت واکنش نشان داده است (داداندیش، ۱۳۹۱: ۱۷۶):

۱. در مواردی شورا از آغاز ماجرا یکسره پویا بوده و بر پایه فصل ۷ منشور، قطعنامه صادر کرده است. در شورای امنیت در بحران‌های بوسنی و هرزگوین، سومالی، رواندا، هائیتی، تیمور شرقی، دارفور و لیبی با احراز تهدید صلح و امنیت بین‌المللی و براساس فصل هفتم منشور اتخاذ تمامی اقدامات لازم را تجویز کرد. این نوع مداخله نظامی بشردوستانه شورای امنیت مورد تأیید برخی حقوقدانان قرار گرفته است (سجادپور و محمدی، ۱۳۸۸: ۷۸).

۲. در برخی موارد، شورای امنیت قطعنامه‌ای برای مداخله صادر نکرده، اما پس از دخالت‌های نیروهای ائتلافی و سازمان‌های منطقه‌ای، به کار آنها مشروعیت بخشیده است. در موارد لیبیا، سیرالئون و کوزوو شورا مجوزی برای مداخله صادر نکرد، با وجود این پس از مداخله جامعه اقتصادی کشورهای آفریقایی غربی به رهبری نیجریه در لیبیا و سیرالئون شورای امنیت آن را تأیید کرده است. همچنین پس از پایان حملات علیه یوگسلاوی شورای امنیت مجدداً فعال شده، با صدور قطعنامه در ژوئن ۱۹۹۹ محتوای توافق‌نامه منعقد، بین یوگسلاوی و سازمان ناتو را تأیید و اجازه حضور نیروی بین‌المللی امنیتی و غیرنظامی تحت کنترل ناتو را در کوزوو صادر کرد (سجادپور و محمدی، ۱۳۸۸: ۷۷). در مورد عراق با تصویب قطعنامه ۶۸۸ از سوی شورای امنیت در ۲ مه ۱۹۹۱ توافقی بین نماینده دبیر کل و دولت عراق در مورد استقرار نیرو در آن کشور صورت گرفت و قرار شد نیروهای کلاه‌آبی در نقاط گوناگون

عراق که ضروری تشخیص داده شده بود، برای اقدامات بشردوستانه مستقر شوند. افزون‌بر کلاه‌آبی‌ها، دبیر هیأت حقیقت‌یاب نیز تشکیل داد (جلیلی و ایمانی، ۱۳۸۹: ۵۴).

تأثیر مشروعیت مداخلات بشردوستانه بر حاکمیت دولت‌ها پس از جنگ سرد

۱. مداخله بشردوستانه در بحران بوسنی-هرزگوین ۱۹۹۲ و اعاده حقوق بشر

در آغاز درگیری‌های شدید داخلی در یوگسلاوی سابق، دبیر کل وقت سازمان ملل در مه ۱۹۹۲ با تشکیل نیروی حافظ صلح در بوسنی مخالفت کرد. پیامدهای انسانی جنگ از جمله تخریب روستاها و جابه‌جایی افراد غیرنظامی ضرورت اقدام از طرف سازمان ملل را افزایش داد. بنابراین تمرکز عملیات در بوسنی، صریحاً جنبه انسان‌دوستانه داشت. در نتیجه، براساس قطعنامه ۷۷۶ مصوبه ۱۴ سپتامبر ۱۹۹۲ شورای امنیت مأموریت به بوسنی هم‌گسترش یافت (آقایی، ۱۳۷۶: ۱۱۳).

شورای امنیت همچنین در ۹ اکتبر ۱۹۹۲ براساس قطعنامه ۷۸۱ تصمیم به ایجاد منطقه پرواز ممنوع در فضای هوایی بوسنی گرفت. شورا به دولت‌های عضو اجازه داد تا اقداماتی را در سطوح ملی، منطقه‌ای یا سایر ترتیبات موجود برای کمک به نیروهای سازمان ملل متحد در اجرای ممانعت از پروازهای نظامی بر فراز منطقه پروازی لحاظ کنند و در صورت لزوم از نیروی هوایی برای حمایت از این نیروها استفاده کنند (آقایی، ۱۳۷۶: ۱۱۳). این عملیات حمایتی بنابر توافقات به‌عمل‌آمده در اجلاس ۱۰ ژوئن ۱۹۹۲ منوط به حمله به نیروهای سازمان ملل متحد در مناطق امن و تقاضای آنها از ناتو بود. ناتو در موارد متعددی هواپیماهای خود را بر فراز بوسنی-هرزگوین به پرواز درآورد (کرمی، ۱۳۷۵: ۱۲۴). در مورد مبنای حقوقی اقدامات ناتو همان‌طور که گفتیم، شورای امنیت با تصویب قطعنامه ۷۸۱، مناطق پرواز ممنوع در بوسنی را ایجاد کرد. شورای امنیت در این قطعنامه مشخص نکرده بود که براساس کدام‌یک از اختیارات تصریح‌شده در منشور اقدام به ایجاد مناطق پرواز ممنوع کرده است. شورای امنیت صرفاً اعلام کرد که اقداماتش براساس مواد مندرج در قطعنامه ۷۷۰ بوده است. این قطعنامه به‌صراحت به فصل هفتم منشور اشاره کرده و از تمامی کشورها درخواست کرده بود که سازمان ملل را در رساندن کمک‌های بشردوستانه مساعدت کنند. بنابراین می‌توان گفت که شورا مناطق پرواز ممنوع را برای امنیت ارسال کمک‌های بشردوستانه که عاملی مهم در تلاش‌های شورا برای اعاده صلح و امنیت بین‌المللی به‌شمار می‌رفت، ایجاد کرد (آقایی، ۱۳۷۶: ۷۷).

۲. مداخله بشردوستانه در سومالی ۱۹۹۲ و ارائه کمک‌های انسانی

مداخله بشردوستانه در سومالی نمایانگر موردی است که ارائه کمک‌های بشردوستانه در نهایت

به اقدام نظامی منجر شد. در حالی که خشکسالی و قحطی نقشی اساسی در بحران سومالی داشت، اما ویژگی‌های اساسی آن ناشی از عملکرد انسانی بود (Roberts, 1993: 439). با سقوط ژنرال محمد زیادباره در ۱۹۹۱ درگیری بین گروه‌ها و قبایل مختلف آغاز شد و گرسنگی جان پنج میلیون نفر آر تهدید می‌کرد و حدود یک میلیون نفر نیز به کشورهای همسایه فرار کردند. شورای امنیت در واکنش به این درخواست‌ها، قطعنامه ۷۳۳ را تصویب کرد. در این قطعنامه وضعیت سومالی به عنوان تهدیدی نسبت به صلح و امنیت بین‌المللی تلقی شد و در عین حال خواستار آتش‌بس و تحریم تسلیحاتی طرف‌های درگیر نیز شد. فعالیت‌های دبیرکل در خصوص اجرای قطعنامه ۷۳۳ به امضای قرارداد آتش‌بس در مارس ۱۹۹۲ انجامید. اما با آغاز دوباره درگیری‌ها و حمله گروه‌ها و قبایل درگیر و کاروان‌های بشردوستانه و وقفه در فعالیت‌های سازمان‌های کمک‌رسانی، دبیرکل طی گزارشی در ۲۱ آوریل ۱۹۹۲ خواستار اعزام نیروهای سازمان ملل برای نجات مردم سومالی از خطر گرسنگی و مرگ شد. این اقدام و صدور قطعنامه‌ها در راستای آن سبب ایجاد محیطی مناسب برای ارائه کمک‌های انسانی در سومالی شد (کرمی، ۱۳۷۵: ۱۱۱).

۳. نقض حقوق بشر در یمن توسط حملات هوایی عربستان و متحدان حاکمیت

یمن ۲۰۱۶

با توجه به گسترش اختیارات شورای حقوق بشر، این سؤال مطرح است که این شورا می‌تواند در صورت وقوع نقض حقوق بشر آن هم به صورت مستمر و سامان‌مند در خصوص دولت‌های خاطی اقدامی مناسب انجام دهد تا مانع از اقدامات دولت ناقض حقوق بشر شود؟ در پاسخ به پرسش پیش‌گفته، باید گفت آن مسئله همواره با نقض حاکمیت کشورها و تحدید حاکمیت دولت‌ها همراه بوده است. احترام به حاکمیت، استقلال و تمامیت ارضی کشورها از مصادیق قواعد آمره است که غیرقابل عدول هستند. از این رو، بیشتر دولت‌ها این رویکرد را پذیرفته‌اند و اجازه دخالت به سازمان ملل و دیگر دولت‌ها برای مداخله در امور داخلی خود نمی‌دهند. حال آنکه، دفاع از حقوق بشر نیز از اهداف اساسی منشور است (غلامی، ۱۳۹۰: ۴۹). در تصدیق این رویکرد می‌توان به جنگ یمن و عربستان در سال ۲۰۱۶ اشاره کرد (فضائی، ۱۳۹۵: ۵۵). از مهم‌ترین مسائل منطقه، موضوع یمن است که از نظر حقوقی بسیار اهمیت دارد. عربستان سعودی به عنوان یک کشور عربی به کشور عربی دیگری حمله کرده و سازمان ملل متحد و شورای امنیت نتوانسته است به وظیفه انسانی خود در قبال یمن عمل کند. شورای امنیت به عنوان رکن اصلی سازمان ملل در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی با صدور «قطعنامه ۲۲۱۶» نشان داد که تصمیمات آن در راستای منافع سیاسی و مادی چند کشور خاص بوده و تمایلی برای حفظ صلح

واقعی در عرصه بین‌الملل ندارد. یمن به‌عنوان کشوری مستقل مورد تجاوز چند کشور دیگر عربی قرار گرفته و ملت آن مورد تهاجم هوایی و زمینی از سوی ائتلاف عربی و تروریست‌های القاعده قرار گرفته است (سایت خبری خبر آنلاین، ۲۹ اردیبهشت ۱۳۹۴). اما شورای امنیت به‌جای محکوم ساختن متجاوز و تروریست‌ها، به تحریم همه‌جانبه ملت یمن دست زده است که این قطعنامه نشان‌دهنده چهره واقعی این رکن سیاسی بین‌المللی است. به‌عبارت دیگر، سازمان ملل و شورای امنیت نه تنها سکوت نکرده، بلکه به‌منظور حمایت از متجاوزان و ناقضان قوانین بین‌المللی، در جهت تحریم همه‌جانبه یمن (مردم و ارتش) از سوی متجاوزان، قطعنامه صادر کرده است که این به‌دلیل ترس از قدرت ملت‌ها علیه منافع استعماری جدید در منطقه و امنیت رژیم صهیونیستی است. براساس قوانین حقوق بشر و نیز حقوق بشردوستانه بین‌المللی، منصور هادی نمی‌توانسته از کشور دیگری درخواست کند تا به شهروندان غیرنظامی یمن حمله نظامی کند و این خلاف قواعد آمره بین‌المللی است (فضائی، ۱۳۹۵: ۵۶). این تجاوز خارجی نقض اصل حق تعیین سرنوشت است. منصور هادی در زمان درخواست، هیچ‌گونه جایگاه حقوقی در یمن نداشت. او رئیس‌جمهور مستعفی یمن است که برای برهم زدن او ضاع یمن، استعفا داد. «استعفای غافلگیرانه دولت و ریاست جمهوری یمن یک روز پس از آن صورت گرفت که رئیس‌جمهوری این کشور در بیانیه‌ای از توافق با انصارالله بر سر توافقنامه صلح و مشارکت و تعدیل پیش‌نویس قانون اساسی خبر داده بود». او پس از استعفا به عدن فرار کرد و آن را پایتخت یمن دانست تا تلاشی باشد برای تجزیه یمن که این برخلاف نص صریح ماده ۱۰۹ قانون اساسی یمن است که رئیس‌جمهور موظف به حمایت از وحدت ملی و اعمال حاکمیت صلح‌آمیز است. منصور هادی تلاش کرد تا الگوی لیبی را در یمن پیاده کند، اما مردم و ارتش قانونی یمن با حرکت به سمت جنوب مانع از تجزیه یمن شدند. منصور هادی سپس به عربستان گریخت و دوباره خود را رئیس‌جمهور یمن اعلام کرد. این فرایند در هیچ‌گاه حقوقی توجیه‌پذیر نیست. از این رو رئیس‌جمهور مستعفی یمن تنها به‌عنوان شهروند یمنی و بدون جایگاه حقوقی شناخته می‌شود. شورای امنیت نیز نمی‌تواند در فرایند قانونی انتقال قدرت در یک کشور دخالت کند. به‌عبارت دیگر شورای امنیت صلاحیت تعیین رئیس‌جمهور برای یک کشور مستقل را که دارای قانون اساسی و ملت زنده است ندارد، چراکه انتخاب رئیس‌جمهور براساس ماده ۱۰۵ قانون اساسی نیز باید براساس قانون اساسی انجام گیرد نه توسط شورای امنیت سازمان ملل. این در حالی است که شورای انقلاب مردمی یمن در چارچوب اصل حق تعیین سرنوشت نیز با صدور اعلامیه قانون اساسی، تشکیل شورای ریاست جمهوری را به عهده مجلس ملی سپرد. از این رو درخواست منصور هادی مبنای مشروعیت حمله رژیم سعودی به عربستان نیست و منصور هادی نیز شریک جرم در جرائم جنگی عربستان و ائتلاف عربی-آمریکایی علیه مردم یمن است. ضمن آنکه براساس قوانین حقوق بشر و نیز حقوق بشردوستانه بین‌المللی، منصور

هادی نمی‌توانسته از کشور دیگری درخواست کند تا به شهروندان غیرنظامی یمن حمله نظامی کند و این خلاف قواعد آمره بین‌المللی است. تجاوز و حمله به مکان‌های غیرنظامی، غیرنظامیان، مراکز درمانی و ممانعت از کمک‌های بشردوستانه از جمله مواردی است که نام مشروعیت درخواست منصور هادی را عیان می‌سازد.

ب) حمله ائتلاف عربی به یمن به رهبری عربستان در مارس ۲۰۱۵

توسل به زور در همه اشکال آن از مواردی است که در حقوق بین‌الملل ممنوع است. اصل ممنوعیت توسل به زور، قاعده آمره‌ای است که دولت‌ها را موظف می‌کند تا از تجاوز و استفاده از نیروی نظامی به‌عنوان نماد اصلی توسل به زور علیه دولت و کشور دیگر بپرهیزند. منشور سازمان ملل متحد در بند ۱ ماده ۱ خود به «متوقف ساختن هرگونه عمل تجاوز» اشاره کرده و در بند ۴ ماده ۲ مقرر کرده است: «کلیه اعضا در روابط بین‌المللی خود از تهدید به زور یا استفاده از آن علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی هر کشوری یا از هر روش دیگری که با مقاصد ملل متحد مابینت داشته باشد، خودداری خواهند کرد». بر این قاعده تنها دو استثنا وجود دارد: یکی دفاع مشروع است که در ماده ۵۱ منشور به آن اشاره شده است. دفاعی که با دید جمعی شرایط آن موجود باشد؛ از جمله «وقوع حمله مسلحانه و رعایت شرط ضرورت و تناسب». دیگر استثنا بر اصل ممنوعیت توسل به زور، عملیات نظامی بین‌المللی است. «طبق ماده ۴۲ منشور چنانچه شورای امنیت تشخیص دهد که اقدامات پیش‌بینی شده در ماده ۴۱ منشور (مجازات‌های دیپلماتیک و اقتصادی) کافی نبوده یا ثابت شود که کافی نیست، می‌تواند وارد مرحله اقدامات قهری یا استفاده از زور شود و به وسیله نیروهای هوایی، دریایی و زمینی عملیاتی را که برای حفظ یا اعاده صلح و امنیت بین‌المللی لازم می‌داند انجام دهد». اما آنچه توجه عربستان و دیگر کشورهای عربی برای حمله به یمن است، هیچ‌یک از این دو دلیل نیست. به عبارت دیگر ائتلاف عربی نه در مقام دفاع مشروع بوده است، زیرا حمله نظامی علیه آنها از سوی انصارالله یا دیگر گروه‌ها اتفاق نیفتاده و نه با مجوز شورای امنیت بوده است. به عبارت بهتر، حمله عربستان تحت شمول قاعده آمره بین‌المللی یعنی اصل ممنوعیت توسل به زور، یک حمله نامشروع و تجاوز به کشور مستقل یمن است و این حمله تهدیدی جدی علیه صلح و امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی است. به هر روی، اکنون که جنایات و اقدامات ضد حقوق بشری رژیم سعودی بر همگان محرز شده است، قوانین و موازین بین‌المللی اقتضا می‌کند تا مجمع جهانی در چارچوب قانون و خواست و اراده ملت‌های منطقه، ضمن رسیدگی به جرائم جنگی آل سعود در یمن، مقدمات پیگرد قضایی این رژیم قانون‌گریز و بی‌منطق را فراهم سازند.

۴. مداخله در وضعیت سوریه ۲۰۱۸ و نقض حاکمیت دولتی

بحران سوریه با دخالت محور غربی-عربی و ترکی، به جنگ همه‌جانبه علیه نظام حاکم برای کشور بدل شده است. از جمله تفاوت‌های بحران در سوریه با دیگر کشورهای عرب خاورمیانه، دخالت خارجی در این کشور در قالب کمک‌های «انسان دوستانه»، حمایت‌های مالی و معنوی و تسلیحاتی دولت‌های غربی و کشورهای عربی، مخالفت حکومت دمشق از مخالفین و تروریست‌های مسلح سوریه است (شیرازی، ۱۳۹۵: ۷۵).

منشور ملل متحد، معاهده‌ای بین‌المللی است که افزون بر تعیین حقوق و تعهدات کشورهای عضو، اصول عمده روابط بین‌الملل از برابری حاکمیت کشور تا پی‌شگیری استفاده از زور در سطح بین‌الملل به هر شیوه مغایر با اهداف ملل متحد را تدوین کرده است. در خصوص مداخله خارجی در سوریه و مسئولیت ناشی از تجهیز گروه‌های معارض مسلح پرسش‌هایی مطرح است که در پاسخ به این پرسش که آیا کشوری حق دارد با حمایت‌های مالی و تسلیحاتی از گروه‌های معارض در امور داخلی کشور دیگری برای براندازی حکومت و مداخله کرده و نیروهایی را از کشورهای دیگر به منظور کمک به نیروهای معارض داخلی اعزام کند؟ می‌توان گفت که براساس اصول و قواعد حقوق بین‌الملل، این اقدامات نقض فاحش اصل عدم مداخله در امور داخلی کشور موردنظر محسوب می‌شود و اصولاً تعیین نوع نظام سیاسی و انتخاب رهبران و مقامات ارشد آن نظام، از طریق مذاکرات سیاسی و برگزاری انتخابات هم‌گانی در اعمال حق تعیین سرنوشت توسط آحاد ملت صورت می‌گیرد که البته با درجه‌رشد و ارتقای سطح فرهنگ سیاسی آن جامعه مرتبط است. مداخله خارجی در این زمینه حتی اگر با نیت کمک به مردم صورت گرفته باشد، نتیجه‌ای در بر نخواهد داشت، بلکه با پیچیده‌تر کردن وضعیت امکان تفاهم و سازش بین گروه‌های مختلف سیاسی و نیز با حکومت و قتل‌شوار و چه‌بسا غیرممکن می‌کند. اصل عدم مداخله که شامل هر نوع مداخله در امور سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و غیره است، به‌عنوان یک اصل حقوق عرفی، در بند ۷ ماده ۲ منشور جهانی حقوق بشر به یک اصل قراردادی بین اعضای ملل متحد تبدیل شده است و امروزه از اصول بنیادین حقوق بین‌الملل محسوب می‌شود. البته لازم است به تنها استثنایی که بر اصل عدم مداخله به موجب منشور ملل متحد وارد شده است، اشاره کرد. «چنانچه در حیطه و قلمرو امور داخلی که اساساً داخلی تلقی می‌شوند، حوادثی رخ داده و وضعیتی پیش آید که از سوی شورای امنیت تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی محسوب گردد، این شورا می‌تواند جهت پی‌شگیری و جلوگیری از تهدید صلح و امنیت بین‌المللی مداخله نماید». در غیر این صورت، هیچ سازمان بین‌المللی یا کشوری حق ندارد در امور اساساً داخلی کشورهای دیگر مداخله کند (شیرازی، ۱۳۹۵: ۷۶). مداخله در امور داخلی کشورها که به نقض حاکمیت دولت هدف می‌انجامد، به شیوه‌های مختلفی صورت می‌گیرد که گاهی به صورت مستقیم و اعزام نیروهای نظامی کلاسیک

و گاهی به صورت غیرمستقیم و با تجهیز و تسلیح نیروهای معارض داخلی و حتی اعزام نیروهای مسلح شبه‌نظامی بیگانه نمود پیدا می‌کند. براساس اطلاعات و اخبار در یافتی از رسانه‌های مختلف، آنچه در سوریه اتفاق افتاده و در جریان است، این واقعیت است که برخی از کشورهای عربی منطقه و فرامنطقه به تصریح به تسلیح گروه‌های معارض در سوریه رسماً اعتراف کرده و سلاح‌های پیشرفته‌ای را در اختیار گروه‌های معارض مسلح قرار داده‌اند. برخی از این گروه‌ها، گروه‌های معارض سوری هستند و برخی دیگر از سایر کشورهای منطقه و حتی از کشورهای عربی شمال آفریقا به سوریه اعزام می‌شوند. بی‌تردید از منظر حقوق بین‌الملل این امر نقض فاحش حاکمیت سرزمینی و استقلال سیاسی دولت سوریه است. حاکمیت و استقلال سیاسی یک کشور و عدم مداخله در امور داخلی کشورها از جمله قواعد بنیادین و امره حقوق بین‌الملل محسوب می‌شود. بنابراین برخی اقداماتی که از سوی کشورهای خارجی در سوریه ارتکاب می‌یابد، نقض فاحش تعهدات بین‌المللی بوده و موجب مسئولیت بین‌المللی آنهاست. نگارندگان بر این باورند که مداخله نظامی در سوریه و تجهیز مخالفان دولت، خلاف اصول اساسی حقوق بین‌الملل معاصر، منشور ملل متحد، اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل در خصوص روابط دوستانه و همکاری میان دولت‌ها و دیگر اسناد معتبر بین‌المللی است، که آموزه‌های آنها امروزه به خوبی در حقوق بین‌الملل عرفی نیز رسوخ کرده‌اند؛ بنابراین توسل به زور جز با مجوز شورای امنیت سازمان ملل یا با استناد به ماده ۱۵ منشور ملل متحد در مبحث دفاع مشروع، فاقد وجهت قانونی در حقوق بین‌الملل معاصر است، و پافشاری بر لزوم مداخله بدون مجوز شورا، نظام بین‌المللی را به نظم حقوقی پیش از تصویب منشور، عقب می‌برد. مداخله بشردوستانه بدون مجوز شورای امنیت، دارای پیامدهای امنیتی، سیاسی، اخلاقی و حقوقی منفی زیادی به خصوص برای کشورهای در حال توسعه و ضعیف است، که طرفداران نظریه قادر به پاسخگویی مناسب به آن نیستند.

حمایت بین‌المللی از حقوق بشر و حاکمیت دولت

حقوق بین‌الملل به‌عنوان نظامی حقوقی، به علت فقدان «قدرت اجرایی متمرکز»، از نظام‌های حقوقی «ملی-داخلی» یا «درون‌سازمانی» متمایز می‌شود. نبود این قدرت اساسی، در مورد حمایت بین‌المللی از حقوق بشر محسوس است. آن بخش از قواعد حقوق بشر که رعایت می‌شود، با آن بخش از قواعدی که در این زمینه توسط جامعه بین‌المللی به‌عنوان قواعد لازم‌الاجرا پذیرفته شده است، تفاوت زیادی دارد. رکن اساسی و مؤثر حمایت بین‌المللی از حقوق بشر در عهدنامه‌های بین‌المللی تقریباً در همه طرح‌های سیاسی-اجتماعی ۵۰ سال اخیر ذکر شده است، اما در عمل نادیده گرفته می‌شود. با توجه به استقلال و اقتدار عالی دولت‌ها، حاکمیت به‌عنوان عامل اساسی مسئولیت ناظر بر وضعیت تأسفبار حقوق بشر، در اجرا و اعمال

نظارت بین‌المللی حقوق بشر شناسایی می‌شود. اگرچه دیگر موضوعات (تابعان) حقوق بین‌الملل، مانند سازمان‌های بین‌المللی و تا حدی «اشخاص» به‌عنوان «بازیگران نظام بین‌المللی» در نظر گرفته می‌شوند، اما همچنان دولت‌های دارای حاکمیت اصلی‌ترین عنصر تشکیل‌دهنده نظام بین‌المللی از لحاظ حقوقی و سیاسی محسوب می‌شوند. بر این اساس دولت‌های دارای حاکمیت، نه تنها قواعد و مقررات بین‌المللی حمایت از حقوق بشر را وضع می‌کنند، بلکه در عین حال روند اجرا نشدن حقوق موضوعه را نیز مطابق اراده مطلقه‌شان، تعیین می‌کنند. از این نظر «حاکمیت دولت‌ها» و «حمایت بین‌المللی از حقوق بشر» ناسازگار جلوه می‌کنند. با فرض ناسازگاری اصل «حاکمیت دولت‌ها» و «حمایت بین‌المللی از حقوق بشر»، دو مکتب فکری مهم و اساسی ظهور کرد که از استراتژی‌های همسویی حمایت کرده‌اند. نخستین مکتب، اندیشه «فوق ملی‌گرایی»^۱ یا «فراملیتی»^۲ را در تلقی حاکمیت دولت‌ها به‌عنوان عنصر اساسی تشکیل‌دهنده نظام بین‌المللی مورد توجه قرار داده است. در این مکتب، سازوکارها، یا به‌عنوان یک الگوی «عمومی، توده‌ای»^۳، غیردولتی» یا با ماهیت «فوق ملی، عمودی، سلسله‌مراتبی»، تلقی و شناسایی می‌شوند. در هر صورت، حاکمیت ملی به‌عنوان مانعی در نظارت و اجرای بین‌المللی حقوق بشر باید از رهگذر تغییر ماهیت سنتی دولت - کشور (که دارای صلاحیت انحصاری در قلمرو سرزمینی فرض می‌شود) به یک عامل تبدیل شود یا از بین برود. ریچارد فالک، به این نظریه متمایل است وقتی که می‌گوید: بدون ایجاد یک نظام نوین جهانی که بر حاکمیت دولت‌ها مبتنی نباشد، حمایت بین‌المللی از حقوق بشر محکوم است که حاشیه‌ای و فرعی باقی بماند (Falk, 1979: 245). با وجود این وی می‌پذیرد که حمایت مؤثر بین‌المللی از حقوق بشر، حتی امروزه نیز ممکن می‌شود. اما مکتب فکری دیگری که شامل برخی نویسندگان به‌ویژه «عملگراها» در زمینه سیاست خارجی می‌شود، به مفهوم «حمایت بین‌المللی از حقوق بشر» تمایل کمتری نشان می‌دهد و حتی به‌طور آشکار گرایش منفی دارد. صاحبان این نظریه بر این گمان‌اند که اساساً حمایت از حقوق بشر، موضوعی داخلی بوده و تحقیقا موضوع مناسب و اساسی نیست تا از قبیل سیاست خارجی تعقیب شود. اصل «عدم مداخله در امور داخلی دولت‌ها» اولویت موضوعات و مسائل حقوق بشر را (به‌عنوان موضوعی اساساً داخلی) فرض می‌گیرد. اگر کسی این استدلال را به «هدلی بال» نسبت دهد، نظریه مزبور تفسیر جامعی از کارهای اوست. اما در این زمینه می‌توان از هنری کسینجر به‌عنوان «طراح برجسته سیاست خارجی» نام برد (Heathcote, 2012: 439). اگرچه هر دو مکتب مسائل مربوط به «اعمال حقوق بشر» را در سطح بین‌المللی (با اهداف عملی نیز یک سلسله از دلایل نظری خیلی مهم) طرح کرده‌اند، با این حال، قانع‌کننده و رضایت‌بخش نیستند. از یک

1. Transnationalism
2. Supranationalism
3. Populist

سو به نظر می‌رسد هرگونه بازگشت به مفهوم کلاسیک «حمایت از حقوق بشر» که منحصرًا موضوع داخلی دولت‌ها تلقی می‌شود، با عملکرد کنونی دولت‌ها و تئوری حقوقی - سیاسی بین‌المللی (معاصر)، تباین دارد. از سوی دیگر، نظر به اینکه نظام بین‌الملل الزام و حتی به‌نحو فزاینده‌ای به مفهوم «حاکمیت» وابسته می‌شود، استراتژی‌های مبتنی بر نظم نوین جهانی در (نظارت) اجرای حقوق بشر، ناپهنگام و نامتناسب به‌نظر می‌رسد. اما مهم‌تر اینکه هر دو دیدگاه سنتی و الگوی نظم نوین جهانی، از برداشتی نادرست از قلمرو حد شمول سیاسی-حقوقی اصل «حاکمیت» آن‌گونه که امروزه توسعه یافته است، نشأت می‌گیرند. در عین حال، الگوی نظم نوین جهانی، برگرفته از ارزیابی سطحی (نسنجیده) از نقش دولت در روند اجرایی قواعد حقوقی (داخلی - بین‌المللی) است.

حقوق بشر، حاکمیت دولت‌ها را تقویت می‌کند و دولت‌ها نیز حقوق بشر را از طریق تدوین و تصویب به رسمیت می‌شناسند. در واقع تعامل این دو را می‌توان با نظریه ساخت‌یابی گیدنز و امنیت هستی‌شناختی تبیین کرد. آنتونی گیدنز از نظریه‌پردازانی است که بر مباحث فرانظری اندیشمندان روابط بین‌الملل تأثیر بسزایی داشته است (حجتی، ۱۳۹۶: ۷۴). حقوق بشر را می‌توان نوعی الزام و خودمحدودسازی دولت‌ها دانست. برای گیدنز، واقعیت اجتماعی یک برساخته است که از تعامل و تأثیر و تأثر متقابل کارگزار-ساختار به‌وجود می‌آید. او بیان می‌کند هنگامی که در آغاز، مفهوم حق مالکیت و نظریه‌های مرتبط با دولت، فرموله شدند، به‌طور حیرت‌آوری نو بودند؛ امروز آن نظریه‌ها تا اندازه‌ای به بخشی از واقعیت اجتماعی غیرقابل تردید تبدیل شده‌اند که آنها به ایجادش کمک کردند. چرا اینک که با مفهوم و واقعیت حاکمیت دولت به‌خوبی آشنا هستیم، نظریه‌های قرن هفدهم درباره دولت، مناسب با اندیشه اجتماعی یا سیاسی امروز را حفظ می‌کنند؟ بی‌شک به‌درستی به این دلیل است که آنها به ساخت جهانی اجتماعی کمک کرده‌اند که ما اینک در آن زندگی می‌کنیم (گیدنز، ۱۳۹۶: ۲۸).

با توجه به فهرست ناقص اعمال حقوق بشر در جهان متشکل از دولت‌های دارای حاکمیت می‌توان این پرسش را طرح کرد که آیا سازمان اجرایی بین‌المللی معاصر، برای این تکلیف و مسئولیت خطیر کافی و قبول است؟ و آیا همیشه می‌تواند قابل قبول باشد؟ پرسشی که از دیدگاه فراملیت‌ها به آن پاسخ منفی داده می‌شود، اما وقتی که راهکارهای اجتماعی معاصر تحلیل می‌شود، این تنها پاسخ ممکن به پرسش نیست و به بررسی تخصصی نیاز دارد و دولت‌هایی که به‌دلیل نقض حقوق بشر مورد سؤال و انتقاد قرار می‌گیرند، فرصت دارند تا مسائل خود را در این باره، در چارچوب نظام‌های سیاسی یا شبه‌قضایی ارائه کنند. از این‌رو زمینه‌ای برای آغاز مذاکرات بین‌المللی در مورد مفاد یا ماهیت بین‌المللی قواعد حقوق بشر مورد توافق، به‌ویژه در موقعیت‌ها و نشست‌های مختلف فرهنگی فراهم می‌آید. حاکمیت که در معنای کلاس یک خود، مقتدر، منحصر، یکه‌تاز، و فارغ از دغدغه حقوق بشر است، به‌طور

مشخص در قرن بیستم از این مفهوم دور افتاد و در پیکار با حقوق بین‌المللی، تسلیم مقررات حقوق بشری شد. از سویی واضح و مبرهن است که ظهور و بروز اسناد حقوق بشری نقشی عمده در تحدید و انقیاد حاکمیت‌ها دارد و نمی‌توان تأثیر آنان را در به نظم در آوردن اعمال حکومتی در مسیر حقوق بشر نادیده انگاشت (نژندی‌منش و همکاران، ۱۳۹۱: ۳۶). این اسناد با محدودسازی ارادی حاکمان، با ایجاد حقوقی برای افراد و ملت‌ها که در برابر دولت قرار می‌گرفت، برقراری همکاری‌های بین‌المللی میان حاکمان و لزوم وجود آن و در نهایت با طی روند انسانی کردن حقوق بین‌المللی توانست به این مهم دست یابد. از دیگر سو، دولت‌های حاکم به‌عنوان تابعان اولیه حقوق بین‌المللی که خود صاحب اقتدار و اختیارند، در به اجرا درآوردن مقررات بین‌المللی کمال اثرگذاری را داشته و دارند. در واقع هرچند بر تحدید حاکمیت و ضعف قدرت آن تأکید می‌کنیم، کماکان نیرومندترین تابع حقوق بین‌المللی به‌منظور جامه عمل پوشاندن به مقررات حقوق بشری، احترام به آن حقوق، اجرا، تضمین اجرا و برخورد با ناقضان آن محسوب می‌شوند (نژندی‌منش و همکاران، ۱۳۹۱: ۳۷).

نتیجه‌گیری

حقوق بشر، مجموعه‌ای از حقوق و آزادی‌هایی است که اساس زندگی بشر را در حوزه حیات شخصی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی تشکیل می‌دهد، و با توجه به مقتضیات زمانی در هر برهه تاریخی این حقوق به چهار نسل تقسیم می‌شود که هر کدام بخشی از خواسته‌ها و نیازهای اساسی حقوقی بشر را تأمین می‌سازد. در نتیجه روند تاریخی تحول حقوق بشر نسل‌های مختلف آن شکل گرفت و در هر دوره‌ای به برخی از حقوق بشر، توجه بیشتری صورت گرفت. نسل اول حقوق بشر یا حقوق مدنی و سیاسی، ریشه در مفاهیم مکتب لیبرالیسم کلاسیک دارد که هنجارهای آن مانند حق حیات، منع تبعیض، آزادی بیان و غیره از مقتضیات انقلاب‌های قرن هجدهم ناشی شده است. ویژگی حقوق مندرج در این نسل، تأکید بر اصالت فرد است. نسل دوم حقوق بشر تحت عنوان حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در قرن نوزدهم ظهور کرد که برخلاف حقوق نسل اول، بر مداخله دولت بیش از بی‌طرفی آن تأکید داشت. خاستگاه حقوق نسل دوم را در اعتقادات نئومارکسیست‌ها می‌توان یافت. ویژگی اساسی این دسته از حقوق، توجه به اصالت جمع و نفع عمومی، با استقرار برابری و عدالت اجتماعی است. حقوق نسل سوم یا حقوق همبستگی از اوایل قرن بیستم متولد شد و در دوران پس از تأسیس سازمان ملل متحد بالیدن گرفت. می‌توان گفت تحول حقوق بشر در حقوق بین‌الملل با شکل‌گیری نسل‌های حقوق بشر با توجه به مقتضیات زمان و تاریخ انجام گرفته است. با توجه به آنچه در مورد نسل‌های حقوق بشری بیان شد، حقوق بشر مفاهیم و شاخصه‌هایش روزبه‌روز

با گذشت زمان و بروز تحولات اجتماعی مختلف از لحاظ کمی و کیفی دچار تغییراتی می‌شود. هرچند پیشرفت علم مایهٔ سهولت و پیشرفت انسان در عصر حاضر شده، اما می‌توان گفت حیثیت و کرامت انسانی در مقابل سوءاستفاده از علم قرار گرفته است. موضوعاتی مانند سقط جنین، جایگزین کردن نطفهٔ انسان در بدن حیوان، اهدای عضو و دیگر موضوعات، همه از آزمون‌های علمی‌اند که موجب توهین به کرامت انسانی شده‌اند، از این رو ذکر و ارائهٔ نسل چهارم حقوق بشر یعنی توجه بیشتر به روش‌های حمایت از حیثیت و کرامت انسانی در مورد سوءاستفاده از علم، ضروری به نظر می‌رسد. بنابراین حقوق بشر چه معنایی خواهد داشت در صورتی که مجموعهٔ حقوق و آزادی‌های مختص به هر موجود بشری به‌منظور نیل به حداکثر شکوفایی، در چارچوب استعدادهایش، وجود نداشته باشد. یکی از موضوعاتی که امروزه سازمان ملل با آن روبه‌روست، چگونگی ایجاد تعادل میان حاکمیت دولت‌ها با حقوق بشر است. در واقع بخشی از معماری رابطهٔ حقوق بشر و حاکمیت، به قوانین بین‌المللی مربوط است. در حالی که برخی از مفاد منشور سازمان ملل آشکارا به حمایت از حاکمیت دولت‌ها می‌پردازد، در بخش دیگر به شورای امنیت اجازه می‌دهد تا با استفاده از نیروهای نظامی هر جا برای حفظ و بازگرداندن صلح و امنیت بین‌المللی لازم باشد، وارد عمل شود. از سوی دیگر، اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر نیز بیان می‌کند که برای ترویج توسعه، کشورها باید با یکدیگر روابط دوستانه داشته باشند و به آزادی‌های مندرج در اعلامیهٔ حقوق بشر احترام بگذارند. بنابراین دولت‌های ملی حاکم به‌عنوان مهم‌ترین تابعان حقوق بین‌الملل، نقش اصلی را در گسترش و اجرای قواعد حقوق بشر در کنار نهادهای دیگر بین‌المللی و غیربین‌المللی بر عهده دارند. بنابراین قاعدهٔ بین‌المللی حمایت از حقوق بشر معاصر، مطابق نظریات مطرح در این بحث در مورد نقش دولت، اساساً بر دولت‌های دارای حاکمیت به‌عنوان مرکز ثقل مدیریت اجرای اصول و قواعد حقوقی، متمرکز می‌شود. وظیفهٔ حقوقدانان بین‌المللی و نیز سیاستمداران این است که به‌دنبال «ابزار» و «انگیزه»‌هایی باشند تا کشورها را وادار کنند که در مسیر اجرای تعهدات بین‌المللی‌شان در خصوص حقوق بشر، قرار گیرند. این چنین نیست که حاکمیت دولت همچون سدی در برابر اجرای حقوق بشر باشد. با توجه به طبیعت دوگانهٔ حاکمیت، نتیجه‌ای که از روابط میان حاکمیت و حقوق بشر در حالتی به‌دست می‌آید، این است که فهم و درک حاکمیت و حقوق بشر در چارچوب سیاق عمومی باشد.

منابع

A) Books

1. Amid Zanjani, Abbas Ali, (2004), *A Review of the Generalities and Principles of Constitutional Law*, Tehran, Amir Kabir Publications, [\(In Persian\)](#).
2. Andrew, Vincent, (1992), *Theories of Government*, translated by Dr. Hossein Boshrieh, Tehran, Ney Publishing, [\(In Persian\)](#).
3. Brown, Adele (17 June 2008), *Reinventing Humanitarian Intervention: Two Cheers for the Responsibility to Protect*, *International Affairs and Defense Section*, House of Common library, Research Paper, 08/5
4. Clunan, Anne L, (2009), *Redefining Sovereignty: Humanitarianism's Challenge to Sovereign Immunity, in Negotiating Sovereignty and Human Rights*, (eds) Noha, Shawki, & Michaelene, Cox, Ashgate
5. Falk, R, (1979), *Responding to Server Violations*, in *Enhancing Global Human Rights* hereinafter cited as FALK Responding to server Violations
6. Giddens, Anthony, (2017), *Building Society*, translated by Akbar Ahmadi, Tehran: Alam Publishing, [\(In Persian\)](#).
7. Heathcote, Gina, (2012), *The Law on the Use of Force, A Feminist Analysis*,
8. Hojjati, Amirreza, (2017), *The Interaction of Human Rights and the Sovereignty of Governments with Emphasis on the Views of Anthony Giddens*, M.Sc. Thesis, Dr. Mohammad Hossein Zarei, Faculty of Law, Shahid Beheshti University, Tehran, [\(In Persian\)](#).
9. Karami, Jahangir, (1996), *UN Security Council and Humanitarian Interventions*, Tehran: Office of Political and International Studies, Ministry of Foreign Affairs, [\(In Persian\)](#).
10. Mirzaei Yangjeh, Saeed, (1994), *The Evolution of the Concept of Sovereignty from the United Nations*, Tehran, Ministry of Foreign Affairs Publications, (in persian)
11. Mumtaz, Jamshid and Ranjbarian, Amir Hossein, (2005), *International Humanitarian Law, Internal Armed Conflict*, Tehran, Mizan Publications, First Edition, [\(In Persian\)](#).
12. Weiss, Thomas George, (2008), *Humanitarian Intervention of Thought in Action*, translated by Zahra Noupast, Tehran, Ministry of Foreign Affairs Publishing Center [\(In Persian\)](#).

B) Articles

13. Aghaei, Seyed Davood, (1971), "Assessing the Security Council's Performance in Resolving the Bosnia-Herzegovina Crisis", *Journal of the Faculty of Law and Political Science*, 36, 103-109, [\(In Persian\)](#).
14. Dadandish, Parvin, (2012), "Libyan Developments and the doctrine of protection Responsibility", *Strategy Quarterly*, 21(6), 169-192, [\(In Persian\)](#).
15. Fazaeli, M, (2016), "Military intervention in Yemen from the perspective of international law," *Public Law Studies Quarterly*, 46(1), 41-70, [\(In Persian\)](#).

16. Jalili, Taher, and Imani, Haleh, (2010), "Humanitarian intervention and its challenges", *Political and economic information*, 25, 50-57, ([In Persian](#)).
17. Magnuson, William, (2010), "The Responsibility to Protect and The Decline of Sovereignty: Free Speech Protection under International Law", *Journal of Transnational Law*, 43, 255-312
18. Najandi Manesh, Heybatullah, Husseini Azad, Seyyed Ali, and Ahsan Nejad, Masoud, (2012), "Sovereignty of States and International Law Documents: Impressing or Impressed?", *Bi-Quarterly Journal of Human Rights*, 7(2), 27-50, ([In Persian](#)).
19. Parvin, Kheyrollah, (2008), "Human Right and Its Effect on Government's National Sovereignty". *Law Quarterly*, 38(4), 111-135, ([In Persian](#)).
20. Pellet, Alain, (2000), "State sovereignty and the protection of fundamental human rights: an international law perspective", *Pugwash Occasional Papers*, 1(1), Feb, 37-45
21. Raei, Maseod, (2007), "Executive Capablity of 2001 Draft State Responsibility in Human Rights Rules". *Law Quarterly*, 37(4), 65-94, ([In Persian](#)).
22. Rashidi Nejad, Zainab, (2008), "Rules and limits of Humanitarian Intervention in Security Council Practice", *Journal of the Center for International Law Affairs, Deputy Minister of Law and Parliamentary Affairs*, 37: 63-102, ([In Persian](#)).
23. Roberts, A, (1993), "Humanitarian War: Military Intervention and Human Rights", *International Affairs*, 69(3), 429-443
24. Sajadpour, Seyedmohammadkazem, and Mohammadi, Fatemeh, (2009), "International Aspects of Human Rights and the Sovereignty of States: Case Study; Analysis of the U.N Resolutions concerning Human Rights in Iran(1358-1388)", *Journal of Political Science*, 4(2), 59-92, ([In Persian](#)).
25. Shirazi, Habiballah Abolhassan, (2016), "Approach of the Security Council toward the Crisis in Syrian Islamic country (2011-2016)", *Quarterly Journal of Political Research in Islamic World*, 5 (4), 51-86, ([In Persian](#)).